



## یک «بسیین»

# به جای «هفت بسیین»

چند روزی بیشتر به عید نمانده و همه در تلاش هستند تا با اندک مایه‌ای که در جیبشان مانده و به هر زوری که شده، لافل بساط سفره هفت‌سین خود را مهیا کنند.

البته، عده زیادی نیز هستند که همواره جیبهایشان سوراخ است و به هر دری که می‌زنند نمی‌توانند یک سین ناقابل تهیه کنند و یحتمل، امسال از هفت‌سین فقط یک سین دارند که آن هم، همان سفره خالی است و به اجبار باید دورش بنشینند و اگر کسی لطفی کرد و از سماق اضافه‌ای که دارد مقداری به ایشان نیز مرحمت فرمود، می‌توانند دور همان سفره، به خوبی و خوشی سماق میل کنند و نوروز را جشن بگیرند.

در این اوضاع و احوال که خودم نیز از کسادی بازار قلم زدن و یادداشت نوشتن مدتی است سفره را پنهان کرده‌ام تا چشمش به چشمانم نیفتد و شرمندehاش نشوم، چه رسد به اینکه بخواهم آن را پهن کرده و کنارش بنشینم، به تنها چیزی که فکر می‌کنم این است که نوروز با تمام نداشتن‌ها و داشتن‌ها و سفره‌های پر از سین و سفره‌های خالی از نان، همیشه و همیشه جذاب و زیبا و پر از خاطره بوده و می‌باشد، حتی اگر در همسایگی آدم، کسی مثل تیمور باشد که به جای هفت‌سین، هفتاد سین را جفت و جور می‌کند تا محکم کاری کرده باشد و مبادا سال آینده پایش لنگ بزنند.

به محض اینکه نام تیمور را در یادداشت می‌آورم، ناگهان درب خانه باز می‌شود و سرم را که بلند می‌کنم تیمور را می‌بینم که می‌خندد و می‌گوید:

استاد جان، با بنده کاری داشتید؟

با تعجب می‌گویم:

تیمورجان، اگر جسارت نباشد سلام علیکم، و صدالبته، مطمئن هستم که خانه را اشتباهی وارد نشده‌اید؟

و تیمور جواب می‌دهد:

استادجان، ما که همیشه در همسایگی هم هستیم نباید هر روز و هر ساعت به هم سلام کنیم، این سلام و علیک مربوط می‌شود به آنهایی که از هم دور هستند و یک روزی با همدیگر کار دارند و کارشان بدجوری دست آن یکی گیر کرده است، ثانیاً، امروز کلیدهای اضافه را از داخل گنجی بیرون ریخته بودم و یکی از آنها را به هر قفلی که زدم نخورد و کار به اینجا رسید که به خیر و خوشی به قفل درب منزل شما خورد و الان هم خدمتان هستم که بگویم استادجان، اگر موفق نشده‌اید برای سفره هفت‌سین خودتان، سین تهیه کنید، چشم تیمور کور و دنده‌اش نرم، مگر من مرده‌ام؟، همین امروز یک سین بسیار مهم را کشف

کرده‌ام که به تنهایی صد سین را حریف است چه رسد به هفت سین.

هرچند از ورود بدون اجازه تیمور به خانه‌ام هنوز ناراحت هستم، ولی با توجه به اینکه اولین باری نیست که تیمور اینگونه وارد خانه‌ام می‌شود به چشمانش خیره می‌شوم و می‌گویم:

تیمورجان، خوش آمدید، منزل خودتان است، حالا هم اگر بفرمایید آن سین مهم که به قول خودتان صد سین را حریف است چیست ممنون می‌شوم تا شاید من هم بتوانم بار دیگر سفره را پهن کرده و با همان سین که شما می‌فرمایید نوروز را جشن بگیرم.

تیمور با شنیدن حرفهای من، دستش را در جیب فرو می‌برد و می‌گوید:

استادجان، برای اینکه ذوقزده نشوید و بلانسبت شما، پس نیفتید که چرا این فکر به عقل خودتان خطور پیدا نکرده، خواهش می‌کنم چشمانتان را ببندید تا من هم از کشف مهم خودم پرده‌برداری کنم.

مثل اینکه چاره‌ای جز گوش کردن به حرفهای تیمور ندارم، چشمانم را می‌بندم و پس از چند لحظه تیمور می‌گوید:

استادجان، حالا می‌توانید چشمانتان را باز کنید.

در حالیکه چشمانم را باز می‌کنم، تیمور نیز دستش را مقابل چشمانم می‌گیرد و می‌گوید: بفرمایید استادجان، این هم یک عدد سنگ‌پا که تا دلتان بخواهد رو دارد و کارش از یک رو، و دو رو، و هفت‌رو گذشته، حالا متوجه شدید که چه کشف بزرگی کرده‌ام؟، بگذارید داخل سفره و حالش را ببرید، به این می‌گویند یک بسیین به جای هفت سین.

به تیمور و سپس به سنگ‌پا خیره می‌شوم، نمی‌دانم چه بگویم، از تعجب زبانم بند آمده است، تیمور که مرا بهت‌زده می‌بیند می‌گوید:

استادجان، نگفتم که ممکن است ذوقزده شوید و پس بیفتید؟، حالا هم به جای تعجب کردن، سنگ‌پا را تحویل بگیرید و داخل سفره بگذارید که واقعاً پرازنده‌ی استاد بزرگواری چون شما می‌باشد که با وجود نداری و خالی بودن دستهایش، می‌خواهد سفره هفت‌سین نیز بچیند.

سنگ‌پا را در دستم می‌گذارد و در حالیکه از خانه خارج می‌شود می‌گوید:

راستی استادجان، یک سؤال برایم باقی مانده است، به نظرتان، کسی که کنار سفره خالی سماق می‌مکد و به روی خودش نمی‌آورد، رویش مثل سنگ‌پا زیاد است یا کسی که به زور سنگ‌پا هم که شده می‌خواهد سفره هفت‌سین بچیند؟!؟

## وصل و هجران

زمان: ۲۷ بهمن ۱۳۵۳/ ۴ صفر ۱۳۹۵

مکان: نجف

۴ صفر ۹۵

بسمه تعالی

احمد عزیزم

آن شاءالله سلامت باشید و موفق به علم و عمل صالح و تقوا و تهذیب نفس. ماها بحمدالله مزاجا سلامت هستیم. در چند ماه قبل نوشتم پانصد تومان بدهید به پسر اقلیم (۱) و ششصد و بیست تومان بدهید به فریده بدهد به دختر صغرا (۲). مثل اینکه بنای شما در جواب ندادن به مطالب است. باید معلوم شود که اینها رسیده یا نه. اگر تاکنون نداده‌اید بدهید و بنویسید، یا نرسیده بگویید: بنویسید. به نور چشمان دختران و به خانم خودتان سلام برسانید. حسن را می‌بوسم. والسلام.

پدرت

پی‌نویس‌ها:

۱. از مستخدمین بیت امام.

۲. مستخدم بیت امام.

جوانان را دریاب، که آنان به سوی

هر نیکی پُرشتاب‌ترند.

- امام صادق (ع)